

دلالت و تعریف شبه‌ناپذیر کلام الله؛ نظری دربارهٔ مطلع یکم رسالهٔ «القرآن و الفرقان» میرزا مهدی اصفهانی - احسان خامس پناه، سید محمدتقی نبوی رضوی فصلنامه تخصصی مطالعات قرآن و حدیث سفینه سال شانزدهم، شماره ۶۲ «ویژه قرآن و حدیث: پیوند ناگسستنی»، بهار ۱۳۹۸، ص ۹-۳۱

دلالت و تعریف شبه‌ناپذیر کلام الله؛ نظری دربارهٔ مطلع یکم رسالهٔ «القرآن و الفرقان» میرزا مهدی اصفهانی

احسان خامس پناه*

سید محمدتقی نبوی رضوی**

چکیده: در این نوشتار، به تأمل در سخنی از امیرالمؤمنین (علیه السلام) می‌پردازیم که پایهٔ مطالب مطلع یکم از مطالع ده‌گانهٔ رسالهٔ «القرآن و الفرقان» است. در آغاز، با استناد به سه شاهد در تشریح تنزیل آیات قرآن، نشان داده می‌شود مشابهت میان تنزیل قرآن و کلام بشر ضروری و اجتناب ناپذیر است. سپس به معنای تأویل آیات قرآن اشاره می‌کنیم و در تأویل به معنی مصدری و معنای مفعولی تأمل می‌کنیم و در پی آن، می‌افزاییم که بر تأویل به معنای مفعولی، با نظر عنائی یا نظر فنایی می‌توان توجه کرد. مبتنی بر مفاهیم گذشته، تبیینی از روایت پیشین پیشنهاد می‌کنیم؛ آنگاه به تعبیر امام (علیه السلام) که کلام خداوند را صفت او - عزّ و جلّ - دانسته‌اند می‌اندیشیم. مروری اجمالی به برخی از مباحث اسماء و صفات الهی خواهیم داشت و مبتنی بر آن، نشان می‌دهیم کار دلالت‌گری و شناساندن از سوی قرآن، آنگاه که صفت خداوند در نظر گرفته شود، ممکن نیست با دلالت و تعریفی که از کلام بشر رخ می‌دهد مشابهت پیدا کند. عدم مشابهت در این پهنه مطلق و عام است و با بُن استدلال امام (علیه السلام) سازگار می‌شود. این عدم مشابهت میان کلام خداوند و کلام بشر با تحقق مشابهت مسلم کلام الله، آنگاه که واقعیتهای دانسته شود که در ساختار کلام عرب‌زبانان تنزل یافته، هرگز ناسازگاری ندارد. این مقاله مدعی است که مطلع یکم رسالهٔ

القرآن و الفرقان مراتب تجلی خداوند و ظهور إله از قرآن بر تالیان و مستمعان کلام الله را مورد تبیین قرار داده و تأکید کرده که با توجه به «خلافت اجتماعی قرآن (صفت خداوند) و اهل بیت (علیهم السلام)» و برخورداری انحصاری اهل بیت از جمیع مراتب این ظهور الهی، استظهار و ظهورخواهی مردمان از این تجلی خداوند ازل و ابد و ارتقاء در درجات بی‌شمار آن، تنها با تمسک به ایشان - که حجت‌های إله در قلمرو آفرینش‌اند - پدیدار می‌شود.

کلیدواژه‌ها: القرآن و الفرقان (کتاب)؛ اصفهانی، مهدی؛ قرآن - شباهت ناپذیری با کلام بشر.

درآمد

در سخن زیر بخشی از گفتگوی مفصل امام امیرالمؤمنین (علیه السلام) با کسی که گمان کرده در میان پاره‌ای از آیات قرآن تناقض به چشم می‌خورد آمده است:

... فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: وَ أَمَّا قَوْلُهُ «هَلْ تَعْلَمُ لَهُ سَمِيًّا» فَإِنْ تَأْوِيلُهُ هَلْ تَعْلَمُ أَحَدًا اسْمُهُ اللَّهُ غَيْرَ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى؟ فَإِيَّاكَ أَنْ تُفَسِّرَ الْقُرْآنَ بِرَأْيِكَ حَتَّى تَفْقَهُهُ عَنِ الْعُلَمَاءِ. فَإِنَّهُ رَبُّ تَنْزِيلٍ يَشْبَهُ كَلَامَ الْبَشَرِ وَ هُوَ كَلَامُ اللَّهِ وَ تَأْوِيلُهُ لَا يَشْبَهُ كَلَامَ الْبَشَرِ. كَمَا لَيْسَ شَيْءٌ مِنْ خَلْقِهِ يَشْبَهُهُ كَذَلِكَ لَا يَشْبَهُ فِعْلُهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى شَيْئاً مِنْ أَفْعَالِ الْبَشَرِ، وَ لَا يَشْبَهُ شَيْءٌ مِنْ كَلَامِهِ كَلَامَ الْبَشَرِ؛ فَكَلَامُ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى صِفَتُهُ وَ كَلَامُ الْبَشَرِ أَفْعَالُهُمْ. فَلَا تُشَبِّهْ كَلَامَ اللَّهِ بِكَلَامِ الْبَشَرِ فَتَهْلِكَ وَ تَضِلَّ...^۱

این سخن پایه گفتار در مطلع یکم و بنیاد تبیین نگارندگان کتاب شرح محتوایی رساله تبارک قرار گرفته و این گونه از آن استفاده شده که کلام خدا و کلام بشر مطلقاً مشابه نیستند و حتی اطلاق کلام به آیات قرآن با مدخلیت نبی اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) محقق گشته و اگر آن حضرت این آیات را برای ما تلاوت نمی‌کردند، هرگز، اولاً، به کلام بودن آیات قرآن پی نمی‌بردیم. ثانیاً، اگر با فرض پیشین، به نوعی متوجه می‌شدیم این آیات کلام است، به انتساب آنها به خدا پی نمی‌بردیم.

۱. شیخ صدوق محمد بن علی بن بابویه القمی، کتاب التوحید، ص ۲۵۴.

در مقاله گذشته، به گونه‌ای مبسوط نشان داده شد که اساس این تلقی، در نظر گرفتن اصلی مبنی بر عدم تشابه میان فعل خدا و فعل بشر بوده و مشکلات جدی پذیرش آن اصل به تفصیل بیان شد. ذکر این نکته خالی از لطف نیست که پیدایش این اصل به روایت مذکور از امیرالمؤمنین علیه السلام مستند گشته است. لذا نویسندگان این مقاله در صدد توضیحی از این روایت برآمده و تلاش کرده‌اند با تبیین دقیق معانی تنزیل و تأویل آیات و کلام الهی، تفسیری از این سخن به دست دهند که گمان می‌کنند با مطلع یکم سازگاری مناسبت داشته و فاقد تناقض‌های درونی است.

بی‌شک، این روایت می‌رساند امیرالمؤمنین علیه السلام در اثنای گفتگو از قرآن، بر آیات آن واژه «تنزیل» را اطلاق کرده‌اند. ایشان در این روایت گفته‌اند آنچه در میان امت به تنزیل اشتهاار یافته، با کلام بشر مشابهت دارد اما، چه بسا، تأویلی از این کلام پدید می‌آید که با تأویل کلام بشر هرگز مشابهت نخواهد داشت و بلکه اصلاً ممکن نیست مماثلت داشته باشد.

پیداست برای آن که منظور سخن امام علیه السلام برای مان آشکار گردد، باید به معنای تنزیل و تأویل راه یابیم.

تأویل و تنزیل کلام الله

برای تبیین تنزیل کلام الهی سه شاهد از سخنان اهل بیت علیهم السلام ارائه می‌شود. به نظر ما، امامان علیهم السلام به صور گوناگون نشان داده‌اند مشابهت واژگان کلام الله یا تنزیل سخن خدا با کلام عرب ضروری و اجتناب ناپذیر است. سپس به تبیین نسبت تأویل آیات قرآن با تنزیل آن می‌پردازیم و نشان می‌دهیم تأویل به سه قسم تحقق می‌گیرد: تأویل پیش از تنزیل، تأویل همگام با تنزیل و تأویل پس از تنزیل. تأویل در هر سه صورت برابر با اعیان خارجی و حقایق مذکور است. اما از آن جهت که

تأویل گذر از تنزیل به معنی، آن هم اگر تنزیل صفت خدا در نظر گرفته شود به دلالت‌گری و شناساندن ذات اقدس الهی منتهی می‌شود، در این حالت دیگر ممکن نیست هیچ شباهتی با فعل و کلام بشر داشته باشند. و این همان گرانی‌گاه سخن امیرالمؤمنین علیه السلام در نفی تشبیه میان کلام خداوند و کلام بشر است.

تنزیل، نوعی از انحاء وحی

شاهد یکم می‌رساند که وحی کلام خداوند با انبیاء علیهم السلام است و تنزیل یکی از فرآورده‌های انحاء وحی به شمار می‌آید که تلاوت و قرائت می‌شود قرائت، جمع و تألیف حروف و پدیدآمدن کلمه‌هاست و تلاوت، به پیایی آمدن حروف اشاره می‌کند؛ بنابر این، تنزیل گونه‌ای از وحی است که ساختار حروف و کلمات رایج میان بشر را دارد:

وَ عَنْ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَدِيثٌ طَوِيلٌ يَقُولُ فِيهِ: وَ قَدْ سَأَلَهُ رَجُلٌ عَمَّا اشْتَبَهَ عَلَيْهِ مِنَ الْآيَاتِ: وَ كَلَامَ اللَّهِ لَيْسَ بِنَحْوٍ وَاحِدٍ. مِنْهُ مَا كَلَّمَ اللَّهُ بِهِ الرُّسُلَ، وَ مِنْهُ مَا قَدَفَهُ فِي قُلُوبِهِمْ، وَ مِنْهُ رُؤْيَا يَرِيهَا الرُّسُلُ، وَ مِنْهُ وَحْيٌ وَ تَنْزِيلٌ يَتْلَى وَ يَقْرَأُ فَهُوَ كَلَامُ اللَّهِ، فَكَتَفَ بِمَا وَصَفْتُ لَكَ مِنْ كَلَامِ اللَّهِ، فَإِنَّ مَعْنَى كَلَامِ اللَّهِ لَيْسَ بِنَحْوٍ وَاحِدٍ فَإِنَّ مِنْهُ مَا تُبْلَغُ رُسُلُ السَّمَاءِ رُسُلَ الْأَرْضِ.^۱

بنابراین، اگر بر قرآن تنزیل اطلاق می‌شود، به تمام اجزاء سازنده کلام متشکل از حروف و کلمات و ترکیبات آنها که واحدهای معنادار رایج در کلام بشرند، اشاره می‌شود.

قال الله تعالى:

وَ إِنَّهُ لَتَنْزِيلُ رَبِّ الْعَالَمِينَ* نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ* عَلَى قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنْذِرِينَ* بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ.^۲

۱. شیخ عبدعلی بن جمعة العروسی الحویزی، تفسیر نورالثقلین، ج ۱، ص ۵۷۴.

۲. قرآن، سوره‌ی شعراء، آیه‌های ۱۹۲ تا ۱۹۶.

تنزیل، علامت‌گذاری الفاظ متعارف عرب

در شاهد دوم، تصریح شده که تنزیل واژگان و گزاره‌های تنزیلیافته به زبان رایج میان اعراب است که در مکالمه و محاوره با یکدیگر بر زبان‌هاشان جاری می‌شود. خداوند در وحی به نبی اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم همان واژگان رایج اعراب را به هنگام تحقق کلام خویش احداث کرده است. در ادامه، خواهیم گفت که این تعلیم الهی توسط علامت‌گذاری با همان واژگان زبان عربی صورت می‌گیرد و خداوند - عز و جل - معانی عظیمی را به صنع خویش بر اساس الفاظ رایج عرب خاطر نشان می‌کند.

کنز الکرّاحکی، جاء فی الحدیث أنّ قومًا أتوا رسول الله فقالوا له أ لست رسول الله؟ قال لهم بلی. قالوا له و هذا القرآن الذی أتیت به کلام الله؟ قال نعم. قالوا فأخبرنی عن قولیه: «إنکم و ما تعبّدون من دون الله حصّب جهنّم أنتم لها واردون» إذا کان معبودهم معهم فی النار فقد عبّدوا المسیح، أ فتقول إنه فی النار؟ فقال لهم رسول الله إن الله سبحانه أنزل القرآن علی بکلام العرب و المتعارف فی لغتھا. أنّ «ما» لما لا یعقل و «من» لمن یعقل و «الذی» یصلح لهما جمیعاً. فإن کنتم من العرب فأنتم تعلمون هذا. قال الله تعالی «إنکم و ما تعبّدون» یرید الأصنام الّتی عبّدوها و هی لا تعقل و المسیح لا یدخل فی جملة فیأنه یعقل. و لو کان قال إنکم و من تعبّدون لدخل المسیح فی الجملة فقال القوم صدقت یا رسول الله.^۱

پیداست در این سخن منسوب به سید رسل صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم آن حضرت بر این اساس که آیات قرآن در قالب زبان عربی تحقق یافته پرسش را پاسخ داده‌اند.

لزوم تحدی قرآن با واژگان زبان عربی

در شاهد سوم، به نظر می‌رسد امام زین‌العابدین علیه‌السلام امکان‌پذیر گشتن تحدی به قرآن را بر ضرورت مشابهت کلام خدا و کلام بشر استوار می‌کنند:

... ثم جاءکم بعد هذا الکتاب الموشّمل علی هذه العجائب، فإن کان متّقولاً کما

۱. علامه محمدباقر المجلسی، بحار الأنوار، ج ۹، ص ۲۸۲.

تَرْغُمُونَهُ، فَأَنْتُمْ الْفُصَحَاءُ وَ الْبُلْعَاءُ وَ الشُّعْرَاءُ وَ الْأَدَبَاءُ الَّذِينَ لَا نَظِيرَ لَكُمْ فِي سَائِرِ الْأَدْيَانِ وَ مِنْ سَائِرِ الْأُمَمِ، فَإِنْ كَانَ كَاذِبًا فَالْلُغَةُ لِعُنُكُكُمْ وَ جَنَسُهُ جَنَسُكُمْ وَ طَبَعُهُ طَبَعُكُمْ وَ سَيِّفُكُمْ لِحِمَاعِيكُمْ أَوْ لِيَعُضُّكُمْ مُعَارَضَةً كَلَامِهِ هَذَا بِأَفْضَلٍ مِنْهُ أَوْ مِثْلِهِ. لَأَنَّ مَا كَانَ مِنْ قِبَلِ الْبَشَرِ لَا عَنِ اللَّهِ فَلَا يُجُوزُ إِلَّا أَنْ يَكُونَ فِي الْبَشَرِ مَنْ يَتَمَكَّنُ مِنْ مِثْلِهِ فَأَتُوا بِذَلِكَ لِتَعْرِفُوهُ وَ سَائِرِ النَّظَارِ إِلَيْكُمْ فِي أَحْوَالِكُمْ أَنَّهُ مُبْطَلٌ مُكَذَّبٌ عَلَى اللَّهِ.^۱

می بینیم در پاگرفتن تحدی، امام علیه السلام ضروری بودن مشابهت کلام قرآن با کلام رایج عرب را مسلم تلقی کرده اند و یکسانی واژگان کلام قرآن با کلام بشر را مقدمه لازم برای رخ دادن تحدی می دانند، زیرا اگر قرآن از واژگانی متمایز با کلمات زبان عربی ساخته شده بود، اصلاً تحدی و مشابه آوردن آیات قرآن بی معنی می گشت و گویی جایی برای استدلال به تحدی باز نمی شد.

بنابراین، صاحبان تفسیری که می گوید: «اگر کسی در مواجهه با قرآن بدون استمداد از پیامبر اسلام قرآن را دلالت گر بدانند، به تشبیه خالق به مخلوق دچار می شود»، باید بکوشند تا توجیهی برای تحدی قرآن در راستای تبیینی که در حدیث پیشین آمده بود ارائه کنند. در این سخن قرآن به خودی خود دست مایه تحدی معرفی شده. قرآنی که هویتی به زبان عربی دارد و ساخته خداوند است. زبان عربی زبانی است که منکران به آن سخن می گویند و چون استناد الهی قرآن را منکر می شوند باید برای اثبات انکارشان کلامی با کارکرد قرآنی ارائه دهند.

پس از آن که دانستیم واژه «تنزیل» به کلمات و جملات قرآن اطلاق می شود و هویدا شد امام امیرالمؤمنین علیه السلام اشاره کرده اند چه بسا تنزیلی که با کلام بشر مشابهت دارد اما تأویل آن با تأویل کلام آدمیان نامشابه است، دامنه تأمل در سخن ایشان به واکاوی کلمه «تأویل» کشیده می شود.

۱. پیشین، ج ۱۷، صص ۲۱۶ و ۲۱۷.

سخنی از امیرالمؤمنین (علیه السلام) در رسیدن به این هدف به ما کمک می‌کند:

... وَ أَمَّا مَا فِي كِتَابِهِ . تَعَالَى . فِي مَعْنَى التَّنْزِيلِ وَ التَّأْوِيلِ ؛ فَمِنْهُ مَا تَأْوِيلُهُ فِي تَنْزِيلِهِ وَ مِنْهُ مَا تَأْوِيلُهُ قَبْلَ تَنْزِيلِهِ . وَ مِنْهُ مَا تَأْوِيلُهُ مَعَ تَنْزِيلِهِ . وَ مِنْهُ مَا تَأْوِيلُهُ بَعْدَ تَنْزِيلِهِ . فَأَمَّا الَّذِي تَأْوِيلُهُ فِي تَنْزِيلِهِ فَهُوَ كُلُّ آيَةٍ مُحْكَمَةٍ نَزَلَتْ فِي تَحْوِيمِ شَيْءٍ مِنَ الْأُمُورِ الْمُتَعَارَفَةِ الَّتِي كَانَتْ فِي أَيَّامِ الْعَرَبِ تَأْوِيلُهَا فِي تَنْزِيلِهَا فَلَيْسَ يَحْتَاجُ فِيهَا إِلَى تَفْسِيرٍ أَكْثَرَ مِنْ تَأْوِيلِهَا . وَ ذَلِكَ قَوْلُهُ . تَعَالَى . فِي التَّحْوِيمِ « حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أُمَّهَاتُكُمْ وَ بَنَاتُكُمْ وَ أَخَوَاتُكُمْ » الْآيَةُ وَ قَوْلُهُ ...^۱

وَ أَمَّا مَا تَأْوِيلُهُ بَعْدَ تَنْزِيلِهِ ، فَهِيَ الْأُمُورُ الَّتِي أَخْبَرَ اللَّهُ . عَزَّ وَ جَلَّ . رِسُولُهُ أَنَّهَا سَتَكُونُ بَعْدَهُ . مِثْلُ مَا أَخْبَرَ بِهِ مِنْ أُمُورِ الْقَاسِطِينَ وَ الْمَارِقِينَ وَ الْخَوَارِجِ ، وَ قَتْلِ عَمَارٍ جَرَى ذَلِكَ الْمَجْرَى ، وَ أَخْبَارِ السَّاعَةِ وَ الرَّجْعَةِ وَ صِفَاتِ الْقِيَامَةِ مِثْلُ قَوْلِهِ . تَعَالَى . « هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا تَأْوِيلَهُ يَوْمَ يَأْتِي تَأْوِيلُهُ لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيْمَانُهَا لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيْمَانِهَا خَيْرًا » وَ قَوْلِهِ . تَعَالَى . « يَوْمَ يَأْتِي تَأْوِيلُهُ يُقُولُ الَّذِينَ نَسُوهُ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَاءَتْ رُسُلُ رَبِّنَا بِالْحَقِّ فَهَلْ لَنَا مِنْ شُفَعَاءَ فَيَشْفَعُوا لَنَا أَوْ نُرَدُّ فَنَعْمَلْ غَيْرَ الَّذِي كُنَّا نَعْمَلُ » وَ قَوْلِهِ . سُبْحَانَهُ . « وَ لَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزُّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ » ...^۲

وَ أَمَّا الَّذِي تَأْوِيلُهُ قَبْلَ تَنْزِيلِهِ ، فَمِثْلُ قَوْلِهِ . تَعَالَى . فِي الْأُمُورِ الَّتِي حَدَّثَتْ فِي عَصْرِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ لَمْ يَكُنِ اللَّهُ أَنْزَلَ فِيهَا حُكْمًا مَشْرُوحًا ، وَ لَمْ يَكُنْ عِنْدَ النَّبِيِّ فِيهَا شَيْءٌ ، وَ لَا عَرِفَ مَا وَجَبَ فِيهَا . مِثْلُ ذَلِكَ مِنَ الْيَهُودِ مِنْ بَنِي قُرَيْظَةَ وَ النَّضِيرِ ؛ وَ ذَلِكَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ لَمَّا هَاجَرَ إِلَى الْمَدِينَةِ كَانَ بِهَا ثَلَاثُ بَطُونٍ مِنَ الْيَهُودِ مِنْ بَنِي هَارُونَ مِنْهُمْ بَنُو قُرَيْظَةَ وَ بَنُو النَّضِيرِ وَ بَنُو الْقَيْنُقَاعِ ...^۳

در سخن امام (علیه السلام) آمده که تأویل برخی از آیات قبل از تنزیل رخ داده و تحقق تأویل گروهی دیگر پا به پای واقعیت یافتن تنزیل روی می‌دهد و تأویل دسته دیگری بعد از تنزیل اتفاق خواهد افتاد.

۱. پیشین، ج ۹۰، ص ۶۸.

۲. پیشین، ج ۹۰، ص ۷۷.

۳. پیشین، ج ۹۰، ص ۶۹.

از همگی آنها برمی آید که تأویل آیه‌ها واقعیت‌های عینی است که سخن خداوند درباره آنها روشنگری می‌کند و یا همان تنزیلی است که در میان مردمانی واقعیت پیدا می‌کند و مشیت و اراده عزمی از عزائم خداوند را روشن می‌کند.

در جای خود نشان داده خواهد شد که افزون بر این، تأویل آیات حکایت‌گر از واقعیت‌ها و اعیانی است که در پهنه روزگاران و در جای‌های گوناگون روی خواهد داد و یا به حقیقت‌هایی دیگر دلالت می‌کند که پا به پای معنایی که مخاطبان کلام به آن راه می‌یابند، معنای همان آیه محسوب می‌شوند.

تأویل به دو معنی مصدری و مفعولی

آنچه تا کنون درباره‌ی معنای کلمه‌ی تأویل گفته شد، معنای مفعولی کلمه را شرح می‌کرد که مصدر باب تفعیل از ریشه «أول» به حساب می‌آید. پوشیده نیست که همراه با تبیین مفهوم تأویل، معنایی که برای کلمه تنزیل گفته شد، بار دیگر تأیید گردیده است. گذشته از آن، این تفسیر از معنای تأویل، با آنچه صاحبان معاجم درباره این کلمه نوشته‌اند، همراهی دارد. برای مثال، در کتاب *منتهی الأرب فی لغة العرب* آمده:

آل إلیه أولاً و مآلاً: بازگشت به سوی آن ... أوله إلیه تأویلاً: بازگردانید او را به سوی او، و أول الکلام: بیان کرد آنچه کلام بدان باز می‌گردد

تأویل به معنای مفعولی، همان معنی کلمات و جملات آیات است. به سخنی دیگر، کلمات و جملات که هویت‌شان علامت‌ها و نشانه‌هایند، به معنی‌ها که معلوم‌ها هستند، باز می‌گردند. تأویل‌ها همان اعیان معلوم‌شده، مرجع‌ها یا ارجاع شده‌ها توسط کلمات و جملات؛ محسوب می‌شوند.

اما علاوه بر معنای مفعولی، معنای مصدری هم برای کلمه تأویل امکان‌پذیر است. در این حالت، تأویل برابر است با رسانیدن، بازگرداندن و عبور دادن از

نشانه‌های لفظی به معانی. ما را گمان بر این است تأویل، به معنای مصدری آن، ارتباط تنگاتنگی با صفت بودن کلام الله دارد. گذردهی، بازگرداندن و تأویل آیات قرآن با آن که آیات قرآن مجموعه‌ای از کلمات و جملات عرب‌زبانان است، با در نظر داشتن این که قرآن صفت خداوند است، هیچ‌گونه مشابهتی با تأویل و ارجاع سخنان عرب‌زبانان نخواهد داشت.

توجه به کلام با نظر عنایی و با نظر فنائی

با این که کلام، احداث کلمات و جملات است اما به کلام نظر عنایی می‌توان کرد همچنان که ممکن است بر آن نظر فنائی افکند. در نظر عنایی یا استقلالی به کلام، اموری مانند تناسب الفاظ با یکدیگر، آهنگ آنها، درشتی یا نرمی آنها و ... در کانون توجه متکلم برای احداث کلام قرار می‌گیرد. در نظر فنائی یا آلی، دلالت‌گری و رسانندگی کلمات و جملات به معانی و منتهی شدن آنها به مفاهیم در قلمرو توجه و دغدغه متکلم برای ایجاد کلام است؛ اما، به هر حال، در پاگرفتن یک واحد کلام، نظر فنایی تقدم رتبی بر نظر عنایی دارد، زیرا اساساً کلام برای تفهیم و مفاهمه بنیان‌گذاری می‌شود.

تبیین روایت امیرالمؤمنین (علیه السلام) بر اساس پایه‌های پیشین

تردیدی نیست که تنزیل در این روایت، به کلمات و جملات آیات قرآن اشاره می‌کند. جملات و کلمات کلام الله، به بداهت حسی و اجماع همگان، از مؤمن گرفته تا کافر، مشابه کلام کسانی است که به زبان متعارف عربی گفت‌وگو می‌کنند. بدیهی است سخن امام (علیه السلام) درباره عدم تشابه تأویل در کلام نمی‌تواند با معنی مفعولی کلمه تأویل تفسیر شود، زیرا پدیده‌های مخلوق، همچنان که می‌توانند تأویل و معنای کلام بشر محسوب شوند، بی‌کم و کاست ممکن است معنی و تأویل کلام خداوند به شمار آیند. مخلوق‌ها که تأویل کلام هستند، غرق در تشابه

با یکدیگرند و عمومیت و اطلاقی که از پایه استدلال امام علیه السلام برمی آید «کَمَا لَيْسَ شَيْءٌ مِنْ خَلْقِهِ يَشْبَهُهُ كَذَلِكَ لَا يَشْبَهُهُ فِعْلُهُ. تَبَارَكَ وَ تَعَالَى. شَيْئاً مِنْ أَعْمَالِ الْبَشَرِ وَلَا يَشْبَهُ شَيْءٌ مِنْ كَلَامِهِ كَلَامَ الْبَشَرِ»، هرگز با این معنی از تأویل همخوانی ندارد و در موارد بی شماری نقض می گردد.

به زعم نویسندگان این مقاله، گرانیگاه استدلال امام علیه السلام ساختار دلالت گری و تأویل تنزیل قرآن است، زیرا کلام الله - الفاظ، کلمات و جملات قرآن - با اصطفاء خداوند، صفت او گشته اند، و از همین جاست که دلالت گری و تأویل هر مجموعه از الفاظ و کلمات قرآن مجید، از آن رو که صفت خداوند محسوب می شوند به هیچ وجه و به هیچ اندازه ممکن نیست با کلام بشر مشابهتی داشته باشند.

به سخنی دیگر کلمه «کلام» در دو تعبیر کلام الله و کلام بشر در روایت پیشین، باید به معنای اسم مفعول در نظر گرفته شود. اکنون اگر به کلام در این دو تعبیر با نظر عنائی توجه شود هر دو مشابه با هم و کلمات و جملاتی به زبان عربی هستند. اما اگر به کلام با نظر فنائی نگاه شود و افزون بر این توجه داشته باشیم کلام الله صفت خداوند است، هرگز و هیچ گاه امکان پذیر نمی شود تا دو کلام اندک مشابهتی با یکدیگر داشته باشند.

به این بنیاد اساسی تمایز کلام الله و کلام بشر در بخش انتهایی سخن امام علیه السلام تصریح شده است: «فَكَلَامُ اللَّهِ. تَبَارَكَ وَ تَعَالَى. صِفَتُهُ وَ كَلَامُ الْبَشَرِ أَعْمَالُهُمْ فَلَا تُشَبَّهُ كَلَامَ اللَّهِ بِكَلَامِ الْبَشَرِ فَتَهْلِكَ وَ تَضِلَّ!» اینجا، امام علیه السلام به دنبال تأکید بر عدم تشابه عام و مطلق بر پایه معرفتی و عقلی، گفته اند کلام خداوند - که همان تنزیل است - صفت اوست در حالی که کلام بشر افعال اوست.

با سخن ایشان به عنوان «لسان الله الناطق في خلقه» و «خليفة الله»، اعلام می شود خداوند قرآن - کلام خویش - را صفت خود برگزیده است. قرآن از میان کلام های

منسوب به خداوند- دست کم احادیث قدسی منقول از خاندان وحی که گفت و گوی پروردگار با رسول خود ﷺ را نشان می دهد - در مقام صفت بودن نسبت به خداوند جای گرفته است. به سبب همین جایگاه یک یک جملات، کلمات بلکه حروف هجاء در کلام خداوند - قرآن - می توانند از ویژگی خاصی در دلالت گری و شناسانیدن برخوردار شوند که به هیچ وجه در دیگر کلام های منسوب به خداوند یافت نمی شود.

ذکر این نکته خالی از لطف نیست که صفت خداوند مخلوقی غیر خدا است، واقعیتهای در میان آفریدگان است و به مشیت خداوند احداث گردیده. صفت خداوند، چون یکی از مخلوق هاست، ممکن است هم نوعی داشته باشد. در این حالت، بی شک صفت خداوند از خصوصیات دیگر هم نوع ها برخوردار خواهد بود. قرآن نیز از این اصل مستثنی نیست. قرآن در میان آدمیان کلام دانسته شده، بر این پایه ناگزیر قرآن به مثابه صفت خداوند از همگی خصوصیات ذاتی کلام برخوردار است.

اگر صفت بودن قرآن برای خداوند را گرانی گاه استدلال در نظر بگیریم، ای بسا بتوان گفت امام علی (ع) خاطر نشان کرده اند: کسی که باور دارد تنزیل کلام الله بدهتاً شبیه کلام بشر است - که باوری درست هم هست - باید گوش به زنگ باشد و بداند نمی تواند هرگونه دلالت گری قرآن را در ساختمان دلالت گری کلام بشر محصور کند، زیرا صفت بودن قرآن اقتضا می کند همگی پاره های قرآن نشانه گری نسبت به خداوند داشته باشد و نشانه گری صفت خداوند به صنع خداوند رخ می دهد و نه به کشف علم و عقل و هرگز و هیچ گاه نمی تواند اندک مشابهنی با دیگر دلالت - گری ها داشته باشد.

از این گذشته اگر از صفت بودن قرآن برای خداوند چشم پوشیده شود باز

نمی‌توان دلالت‌گری قرآن را به هدایت علمی یا عقلی محصور کرد. زیرا قرآن تنها دربارهٔ آفریده‌ها سخن نگفته که دست یافتن به معنای آن گزاره‌ها را در پرتو نور حواس و علم و عقل بتوان انتظار داشت بلکه قرآن دربارهٔ خداوند هم گفت‌وگو کرده است که شهود معنی آن گزاره‌ها فقط و فقط به دلالت و تعریف خداوند امکان‌پذیر می‌شود. آری؛ این دلالت و تعریف به هیچ وجه نمی‌تواند با نشانه‌گری و شناسانیدن گزاره‌های دربارهٔ آفریده‌ها مشابهت داشته باشد.

اکنون، اگر آنچنان که حدس زده شد بپذیریم امام علیه السلام سخن خود را با وصف بودن قرآن برای خداوند به پایان برده‌اند، و به یاد آوریم صفت خداوند برای واقعیت یافتن دلالت و معرفت او - تبارک و تعالی - در مراتب بی‌کران تجلی است، دیگر هرگز و هیچ‌گاه ممکن نیست مشابهتی در تأویل تنزیل قرآن با تأویل کلام بشر مشابهتی رخ دهد.

تنبه به نکته‌ای اساسی

سزااست بار دیگر اکیداً تاکید شود واژه «کلام» در سخن امام علیه السلام بی‌شک برابر تنزیل و الفاظ و کلمات زبان عربی نیست، چرا که تشابه کلام خداوند و کلام بشر در این زمینه بدیهی و انکارناپذیر است. و اما «کلام»، به معنی مصدری آن، از فاعلیت متکلم حکایت می‌کند و بی‌تردید میان فاعلیت خداوند که منتهی به احداث کلمات و الفاظ سازندهٔ کلام می‌شود، با فاعلیت آدمیان برای پدیدآمدن کلام که با روی دادن حرکاتی در دهان، زبان، لبان و ماهیچه‌های تارگونهٔ صوتی رخ می‌دهد، هیچ‌گونه مشابهتی نمی‌تواند واقعیت پیدا کند. اما به نظر می‌رسد چنین معنایی از کلام جایگاهی در تفسیر سخن امام علیه السلام نمی‌تواند داشته باشد، زیرا گفتار ایشان ناظر بر کلامی است که امت اسلام آن را تلاوت می‌کنند. به جاست اصرار کنیم کلام به معنای اسم مصدری دور از حیطه سخن امام علیه السلام است. زیرا در سراسر

گفتگوی طولانی حضرتش با کسی که گمان کرده در آیات قرآن تناقض دیده می‌شود، پرسشگر از آیات کتاب خدا می‌پرسد و امام علیه السلام درباره گفته‌هایی که در میان امت اسلام کلام خدا نام گرفته پاسخ می‌دهند. هرگز پرسش و پاسخی از عدم تشابه فعالیت خداوند با نام کلام و کار آدمی با تعبیر کلام انجام نشده است. به هر حال به گمان نویسندگان این مقاله اگر چه تصریح و تأکید بر دو معنای متمایز کلام واقعی و انکارناپذیر است، اما این تقسیم‌بندی، هیچ گونه ثمری در تفسیر سخن امام علیه السلام که پایه استنباط اصل عدم تشبیه در «رساله قرآنی تبارک» و مقاله تتمیم کنندۀ آن اعلام شده، به دنبال ندارد.

مروری اجمالی بر نظر مختار درباره قرآن و نه هر کلام منسوب به خداوند
آنچه پیش از این در تفسیر کلام سید الاوصیاء - سلام الله علیه - سامان‌دهی شد، اینک به اجمال مرور می‌شود:

۱. تنزیل قرآن، یعنی کلمات و جملات به زبان عربی، با کلام عرب‌زبانان مشابَهت دارد؛ «فَإِنَّهُ رَبُّ تَنْزِيلٍ يَشْبِهُ كَلَامَ الْبَشَرِ»؛
۲. چون قرآن کلام خداوند است، اگرچه تنزیل آن با کلام اهل عرب مشابَهت دارد، اما تأویل چنین کلامی ممکن نیست با تأویل کلام بشر مشابَهت داشته باشد: «وَهُوَ كَلَامُ اللَّهِ وَ تَأْوِيلُهُ لَا يَشْبِهُ كَلَامَ الْبَشَرِ».
۳. نفی مشابَهت تأویل کلام خداوند و کلام بشر به حقیقت بنیادینی باز گردانده شده که می‌گوید: بشر مخلوق هیچ‌گونه مشابَهتی با خدای خالق ندارد و کلام او - تبارک و تعالی - هم مشابَهتی با کلام آفریده او ندارد: «كَمَا لَيْسَ شَيْءٌ مِنْ خَلْقِهِ يَشْبِهُهُ كَذَلِكَ لَا يَشْبِهُ فِعْلُهُ . تَبَارَكَ وَ تَعَالَى . شَيْئاً مِنْ أَعْمَالِ الْبَشَرِ ، وَ لَا يَشْبِهُ شَيْءٌ مِنْ كَلَامِهِ كَلَامَ الْبَشَرِ».

به نظر می‌رسد «کلام» در این سخن نمی‌تواند معنای مفعولی داشته باشد، زیرا وقوع

شباهت در این حالت انکارناپذیر است. توجیه عدم مشابهت به معنای مفعولی کلام - که در تفسیر بدیل برداشت پیشنهادشده در این مقاله دنبال شده - ناگزیر از عدول از اصل نفی تشبیه است و به تناقض‌هایی گرفتار می‌شود که به برخی از آنها اشاره شد. تأکید بر معنای مصدری کلام، اگرچه به فاعلیت ارجاع می‌شود و عدم شباهت در این حالت انکارناپذیر است اما بر اساس آن، نمی‌توان به تفسیر خاصی از متن روایت پی‌برد. این حالت می‌تواند نتیجه‌ای اساسی داشته باشد که پس از این به آن پرداخته خواهد شد.

۳-۱. گویا باید کلام را به معنای مفعولی در نظر گرفت و به آن با نظر فنائی نگریست. یعنی باید به دلالت‌گری آن به معانی توجه کرد و فقط در کلمات و جملات سازنده آن متوقف نشد. نظر فنائی و آلی به کلام، تأخر رتبی بر نظر عنایی و استقلالی نسبت به آن دارد. در نگاه عنایی و استقلالی به قرآن، امتیازهای خاصی از آن هویدا می‌شود که در محدوده موضوع این مقاله نیست.

۴. عدم مشابهت عام و مطلق کلام خالق و کلام مخلوق به این حقیقت انجامیده که کلام خالق صفت خالق دانسته شود و اما کلام مخلوق را باید فعل او محسوب کرد: «فَكَلَامُ اللَّهِ. تَبَارَكَ وَ تَعَالَى. صِفَتُهُ وَ كَلَامُ الْبَشَرِ أَفْعَالُهُمْ»

۴-۱. اگر به قرآن نظر فنائی و آلی شود که در این حالت دلالت‌گری و شناسانیدن معانی را عهده‌دار است، و اگر در نظر گرفته شود خداوند قرآن را صفت خویش برگزیده، اینک، مبتنی بر این دو واقعیت، می‌توان گفت: بر اساس قرآن، دلالت و تعریفی پایه‌ریزی می‌شود که بر صفت بودن این کلام نسبت به خداوند استوار می‌گردد. این دلالت‌گری و شناسانیدن که خاص قرآن است، فقط و فقط صنع خداوند است و ممکن نیست اندک مشابهتی میان آن با کارهایی که از مخلوق‌ها در همین زمینه برمی‌آید، واقعیت پیدا کند.

۲-۴. نباید از یاد برد، هرگز و هیچ‌گاه!، که دلالت و تعریفی که از قرآن به مثابه صفت خداوند به دست می‌آید، افزون بر دلالت‌گری و شناسانیدن کتاب خداست که بر اساس نور علم و نور عقل در قلمرو گسترده همگی اشیاء رخ می‌دهد. هرگز و هیچ‌گاه این دو جهت دلالت‌گری و شناساگری قرآن با یکدیگر ناسازگاری ندارند بلکه در جای خود نشان داده می‌شود که در پیوستگی تنگاتنگ با یکدیگر هستند. باید گفت برای بسط و تفصیل روشن‌شدن ساختمان استدلالی نظر مختار این مقاله، به تعمق در مباحث اسماء و صفات خداوند نیاز است؛ از این روی، در ادامه، نگاهی گذرا بر این مباحث در الهیات خواهیم داشت به آن امید که اجمال نظر مختار روی به تفصیل گذارد و بافت منطقی گفته‌ها بیش از پیش تبیین گردد.

نگاهی گذرا به مبانی اسماء و صفات خداوند

در گام اول، به معنای لغوی صفت اشاره می‌شود. از روایات اهل بیت نبوت علیهم‌السلام به دست می‌آید که «اسم» و «صفت» هم‌معنی هستند:

وَ يَحْذَرُ الْإِسْنَادَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ الْأَسْمِ مَا هُوَ؟ قَالَ: صِفَةٌ لِمَوْصُوفٍ.^۱

و نیز در روایتی دیگر، به صراحت اسم را برابر صفت دانسته‌اند:

عَلَى بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ ... عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي نُجْرَانَ قَالَ: كَتَبْتُ إِلَى أَبِي جَعْفَرٍ أَوْ قُلْتُ لَهُ: جَعَلَنِي اللَّهُ فِدَاكَ! نَعْبُدُ الرَّحْمَنَ الرَّحِيمَ الْوَاحِدَ الْأَخَذَ الصَّمَدَ؟ قَالَ: فَقَالَ: إِنَّ مَنْ عَبَدَ الْأَسْمَ دُونَ الْمُسَمَّى بِالْأَسْمَاءِ أَشْرَكَ وَ كَفَرَ وَ جَحَدَ وَ لَمْ يَعْبُدْ شَيْئاً، بَلِ اعْبُدِ اللَّهَ الْوَاحِدَ الْأَخَذَ الصَّمَدَ الْمُسَمَّى بِحَذَرِ الْأَسْمَاءِ دُونَ الْأَسْمَاءِ. إِنَّ الْأَسْمَاءَ صِفَاتٌ وَصَفَ بِهَا نَفْسَهُ.^۲

ترادف اسم و صفت با علامت و نشانه

پس برای فهم معنای صفت، باید معنای اسم را مشخص کنیم. کوتاه سخن آن که: اسم برابر علامت و نشانه است. امام علیه‌السلام هنگامی که درباره معنای «بسم الله»

۱. ثقة الاسلام محمد بن یعقوب کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۱۱۳.

۲. پیشین، ج ۱، صص ۸۷ و ۸۸.

گفت و گو می‌کند، از اشتقاق «وسم» و واژه «بیمه» - که به معنای نشانه‌گذاری و نشانه است - استفاده کرده‌اند:

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ الطَّالْقَانِي. رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ. قَالَ: أَخْبَرَنَا ... عَنْ أَبِيهِ قَالَ: سَأَلْتُ الرَّضَا عَلَى بْنِ مُوسَى عَنْ بِسْمِ اللَّهِ. قَالَ مَعْنَى قَوْلِ الْقَائِلِ بِسْمِ اللَّهِ أَيْ أَسْمِ عَلَى نَفْسِي بِمَهْ مِنْ سَمَاتِ اللَّهِ. عَزَّ وَ جَلَّ. وَ هِيَ الْعِبَادَةُ. قَالَ: فَقُلْتُ لَهُ: مَا السِّمَةُ؟ فَقَالَ الْعَلَامَةُ.^۱

در کتاب منتهی الإررب فی لغة العرب آمده: «وسم بالفتح: نشان و داغ. ... وسمه وسماً بالفتح و بیمه: نشان کرد و داغ نمود.» افزون بر این، اوصیاء علیهم السلام اسم را در پاره‌ای سخنان‌شان دلالت‌گر دانسته‌اند که ناگزیر می‌سازد تا اسم هم‌ارز نشانه و علامت محسوب شود:

... فَمَنْ قَالَ لِلإِنْسَانِ وَاحِدٌ فَهَذَا لَهُ اسْمٌ وَ لَهُ شَيْبَةٌ، وَ اللَّهُ وَاحِدٌ وَ هُوَ لَهُ اسْمٌ وَ لَا شَيْءَ لَهُ شَيْبَةٌ، وَ لَيْسَ الْمَعْنَى وَاحِدًا وَ أَمَّا الْأَسْمَاءُ فَهِيَ دَلَالَتُنَا عَلَى الْمُسَمَّى...^۲
یا در این روایت:

... قُلْتُ: أَجَلٌ. جَعَلَنِي اللَّهُ فِدَاكَ! لَكِنَّكَ قُلْتَ الْوَاحِدَ الصَّمَدُ، وَ قُلْتَ لَا يَشْبُهُهُ شَيْءٌ، وَ اللَّهُ وَاحِدٌ وَ الْإِنْسَانُ وَاحِدٌ، أَلَيْسَ قَدْ تَشَابَهَتِ الْوَاحِدَانِ؟ قَالَ: يَا فَتْحُ! أَهَلَّتْ تَبَيَّنَتْ اللَّهُ. إِنَّمَا التَّشْبِيهُ فِي الْمَعَانِي، فَأَمَّا فِي الْأَسْمَاءِ فَهِيَ وَاحِدَةٌ وَ هِيَ دَالَّةٌ عَلَى الْمُسَمَّى...^۳

پس بر این پایه، صفت، به معنای نشانه و وصف کردن، برابر نشانه‌گذاری خواهد بود اما از آنجا که اسماء و صفات آیه‌ها و نشانه‌های مسمی و موصوف هستند، ضرورتاً، متغایر، متباین و متمایز با خود موصوف می‌باشند. نمونه‌ای از تذکر به این موضوع در روایت زیر از امام صادق علیه السلام آمده:

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكِّلِ. رَحِمَهُ اللَّهُ. قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ عَنْ ...

۱. شیخ صدوق محمد بن علی بن بابویه القمی، کتاب التوحید، صص ۲۲۹ و ۲۳۰.

۲. علامه محمدباقر المجلسی، بحار الأنوار، ج ۳، ص ۱۹۵.

۳. ثقة الاسلام محمد بن یعقوب الکلینی، الکافی، ج ۱، ص ۱۱۹.

عَنْ خَالِدِ بْنِ يَزِيدَ عَنْ عَبْدِ الْأَعْلَى عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ، قَالَ: اسْمُ اللَّهِ غَيْرُ اللَّهِ. وَكُلُّ شَيْءٍ وَقَعَ عَلَيْهِ اسْمُ شَيْءٍ فَهُوَ مَخْلُوقٌ مَا خَلَا اللَّهَ. فَأَمَّا مَا عَبَّرَتِ الْأَلْسُنُ عَنْهُ أَوْ عَمِلَتِ الْأَيْدِي فِيهِ فَهُوَ مَخْلُوقٌ. وَ اللَّهُ غَايَةُ مَنْ غَايَاهُ وَ الْمُعْيَا غَيْرُ الْعَايَةِ وَ الْعَايَةُ مَوْصُوفَةٌ...^۱

یا نمونه دیگری که ابوقره در حین پرسش و پاسخ از امام رضا علیه السلام می شنود با این تفاوت که در اینجا، به معنای عام تری تذکر داده شده که تمام نشانه های خداوند را در بر می گیرد:

سَأَلَنِي أَبُو قُرَّةَ الْمُحَدَّثُ أَنَّ أُذْخِلَهُ عَلَى أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا فَاسْتَأْذَنَهُ فِي ذَلِكَ فَأَذِنَ لِي فَدَخَلْتُ عَلَيْهِ فَسَأَلَهُ عَنِ الْحَلَالِ وَ الْحَرَامِ وَ الْأَحْكَامِ حَتَّى بَلَغَ سُؤَالُهُ إِلَى التَّوْحِيدِ... قَالَ أَبُو قُرَّةَ: فَإِنَّهُ يَقُولُ وَ لَقَدْ رَأَاهُ نَزَلَةً أُخْرَى. فَقَالَ أَبُو الْحَسَنِ: إِنَّ بَعْدَ هَذِهِ الْآيَةِ مَا يَدُلُّ عَلَى مَا رَأَى، حَيْثُ قَالَ: مَا كَذَبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَى، يَقُولُ: مَا كَذَبَ فُؤَادُ مُحَمَّدٍ مَا رَأَتْ عَيْنَاهُ ثُمَّ أَخْبَرَ بِمَا رَأَى فَقَالَ: لَقَدْ رَأَى مِنْ آيَاتِ رَبِّهِ الْكُفْرَى فَأَيُّاتُ اللَّهِ غَيْرُ اللَّهِ. وَ قَدْ قَالَ اللَّهُ: وَ لَا يَحِيطُونَ بِهِ عِلْمًا، فَإِذَا رَأَيْتَهُ الْأَبْصَارُ فَقَدْ أَخَاطَتْ بِهِ الْعُلُمُ وَ وَقَعَتِ الْمَعْرِفَةُ...^۲

توجه به خدا با اسماء اختیارشده او - تبارک و تعالی -: تنها راه معرفت ذات قدوس علی

در سخن زیرین، امام علیه السلام گفته اند: خداوند اسم هایی را برای خویش برگزیده تا آفریدگان با آن نشانه ها از او در خواست کنند، از او طلب کنند، و به او توجه کنند. آری؛ آن گاه که خداوند را با اسم های برگزیده بخوانند و به او توجه کنند، باب معرفت به روی شان گشوده می شود:

أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ عَنِ ... عَنِ ابْنِ سِنَانٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ الرِّضَا: هَلْ كَانَ اللَّهُ. عَزَّ وَ جَلَّ. عَارِفًا بِنَفْسِهِ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ الْخَلْقَ؟ قَالَ: نَعَمْ. قُلْتُ: يَرَاهَا وَ يَسْمَعُهَا (يَسْمَعُهَا؟) قَالَ: مَا كَانَ مُحْتَاجًا إِلَى ذَلِكَ، لِأَنَّهُ لَمْ يَكُنْ يَسْأَلُهَا وَ لَا يَطْلُبُ مِنْهَا. هُوَ نَفْسُهُ وَ نَفْسُهُ هُوَ. فُذِرَتْهُ نَافِذَةٌ فَلَيْسَ يَحْتَاجُ أَنْ يَسْمِيَ نَفْسَهُ وَ لَكِنَّهُ اخْتَارَ لِنَفْسِهِ أَسْمَاءً لِغَيْرِهِ يَدْعُوهُ بِهَا لِأَنَّهُ إِذَا لَمْ يَدْعُ

۱. شیخ صدوق محمد بن علی بن بابویه القمی، کتاب التوحید، ص ۱۴۲.

۲. ثقة الاسلام محمد بن یعقوب الکلینی، الکافی، ج ۱، ص ۹۶.

بِاسْمِهِ لَمْ يَعْرِفْ...^۱

می بینیم امام علی (علیه السلام) تأکید کرده‌اند که خداوند برای خود اسماء اختیار می‌کند و با خوانده شدن خداوند به اسماء، معرفت میسر می‌شود. این تنبیه می‌رساند که روند پاگرفتن اسماء و صفات خداوند مانند روند شکل گرفتن اسماء و صفات مخلوق‌ها نیست، زیرا آنها، در پی مکشوف شدن به نور حواس جسدانی و روحانی، با علامت‌ها و اسم‌های متعارف در زبان آدمی‌زادگان وصف می‌شوند و نشانه‌پذیر می‌گردند اما خداوند منزله از آن است که به نور علم و عقل شناخته شود، زیرا او - عزّ و جلّ - مانند هیچ آفریده‌ای نیست و دیدگان قلوب، چه رسد به دیدگان اجساد، توان ادراک خدا را ندارند، و پروردگار متعالی از آن است که کسی به او احاطه‌ی علمی پیدا کند و برای او اعلام و نشانه‌ها برپاسازد:

أَزْوَى أَنَّهُ فُرِئَ بَيْنَ يَدَيِ الْعَالَمِ قَوْلُهُ. تَعَالَى: «لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَ هُوَ يَدْرِكُ الْأَبْصَارَ». فَقَالَ: إِنَّمَا عَنَى أَبْصَارَ الْقُلُوبِ وَ هِيَ الْأَوْهَامُ. فَقَالَ: لَا تُدْرِكُ الْأَوْهَامُ كَيْفِيَّتَهُ وَ هُوَ يَدْرِكُ كُلَّ وَهْمٍ. وَ أَمَّا عُيُونُ الْبَشَرِ فَلَا تَلْحَقُهُ، لِأَنَّهُ. تَعَالَى. لَا يَحُدُّ وَ لَا يوصَفُ هَذَا مَا نَحْنُ عَلَيْهِ كُنَّا.^۲ و در دیگر سخن:

مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ عَنِ ... عَنِ الْفَضْلِ بْنِ يَسَارٍ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ يَقُولُ: إِنَّ اللَّهَ لَا يَوْصَفُ وَ كَيْفَ يَوْصَفُ؟! وَ قَدْ قَالَ فِي كِتَابِهِ: «وَ مَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ» فَلَا يَوْصَفُ بِقَدَرٍ إِلَّا كَانَ أَعْظَمَ مِنْ ذَلِكَ.^۳

تباین بنیادین دلالت‌گری صفات خدا و علامت‌گری اسماء مخلوق

وصف کردن، نام‌گذاری و نشانه‌گذاری مخلوق‌ها که بر پایه حواس و مقایسه کردن رخ می‌دهد، بی‌شک و به هیچ وجه نمی‌تواند با تعریف خداوند از ذات

۱. پیشین، ج ۱، ص ۱۱۳.

۲. الفقه المنسوب إلى الإمام الرضا، ص ۳۸۴.

۳. ثقة الاسلام محمد بن یعقوب الكلینی، الکافی، ج ۱، ص ۱۰۳.

خویش که بر اساس وصف کردن او - تبارک و تعالی - رخ می دهد، اندک مشابهتی داشته باشد، چرا که اگر این چنین باشد، شناساندن و وصف کردن خداوند می تواند بدیل وصف کردن و ادراک کردن به کمک حواس و قیاس قلمداد شود و دیگر بایسته نیست از یکی تحذیر کنند و بر دیگری ترغیب:

تفسير الإمام. عليه السلام. عَنْ أَبِي مُحَمَّدٍ عَنْ آبَائِهِ قَالَ: قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ: لَا تَتَجَاوَزُوا بِنَا الْعُودِيَّةَ ثُمَّ قُولُوا مَا شِئْتُمْ. وَ لَا تَعْلُوا وَ إِيَّاكُمْ وَ اَعْلُوا كَعْلُو النَّصَارَى فَإِنِّي بَرِيءٌ مِنَ الْعَالِيَيْنِ. قَالَ: فَقَامَ إِلَيْهِ رَجُلٌ فَقَالَ لَهُ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ! صِفْ لَنَا رَبَّكَ فَإِنَّ مِنْ قِبَلِنَا قَدْ اخْتَلَفُوا عَلَيْنَا. فَقَالَ الرَّضَا: إِنَّهُ مَنْ يَصِفُ رَبَّهُ بِالْقِيَاسِ لَا يَزَالُ الدَّهْرُ فِي الْإِلْتِبَاسِ، مَائِلاً عَنِ الْمُنْهَاجِ، طَائِعِناً فِي الْأَعْرَاجِ، ضَالّاً عَنِ السَّبِيلِ قَائِلاً غَيْرَ الْحَقِّ. ثُمَّ قَالَ: أَعَرَفْتُهُ بِمَا عَرَفَ بِهِ نَفْسُهُ أَعَرَفْتُهُ مِنْ غَيْرِ رُؤْيَا، وَ أَصْفُهُ بِمَا وَصَفَ بِهِ نَفْسُهُ مِنْ غَيْرِ صُورَةٍ، لَا يَذَرُكَ بِالْحَوَاسِّ، وَ لَا يَقَاسُ بِالنَّاسِ، مَعْرُوفٌ بِالْآيَاتِ بَعِيدٌ بِغَيْرِ تَشْبِيهِ وَ مُتَدَانٍ فِي بُعْدِهِ لَا يَنْظُرُ...^۱

وصف خدا (به صنع او): نامشابه با وصف های دیگران (به نور علم)

از روایت پیشین پیداست با این که معرفت خداوند از رهگذر آیات، اسماء و صفات رخ می دهد، اما هرگز و هیچ گاه با رؤیت جسدانی یا عیان قلبی همراه نیست و به هیچ وجه با تشبیه به ادراک و معرفت مخلوق ها آلوده نمی شود. اگرچه وصف کردن به زبان خلفاء الله عليه السلام به مثابه السنه ناطقه خداوند در میان آفریدگان واقعیت پیدا می کند، اما هرگز با پدید آمدن صورت همراه نمی شود؛ درست به آن بیانی که امام امیرالمؤمنین - سلام الله علیه - گزارش کرده اند:

عَنْهُ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا عَنْ صَالِحِ بْنِ عَقْبَةَ عَنْ قَيْسِ بْنِ سَمْعَانَ عَنْ أَبِي زَيْحَةَ [زَيْحَةَ] مَوْلَى رَسُولِ اللَّهِ رَفَعَهُ قَالَ: سُئِلَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ: بِمَا عَرَفْتَ رَبَّكَ؟ فَقَالَ: بِمَا عَرَفْتَنِي نَفْسُهُ. قِيلَ: وَ كَيْفَ عَرَفْتَكَ نَفْسُهُ؟ فَقَالَ: لَا تُشَبِّهُهُ صُورَةً وَ لَا يَحْسُ بِالْحَوَاسِّ وَ لَا يَقَاسُ بِالْقِيَاسِ...^۲

اصل اصیل آن است که معرفت خداوند به تعریف ذات مقدس او - تبارک

۱. علامه محمدباقر المجلسی، بحار الأنوار، ج ۴، ص ۳۰۳.

۲. شیخ أحمد بن محمد بن خالد البرقي، المحاسن، ج ۱، ص ۲۳۹.

و تعالی - رخ می‌دهد و این تعریف احساس قلبی یا جسدانی نیست همچنان که قیاس عقلی هم نیست. این تعریف منزله از آن است که شبیه چیزی گردد و در بند صورت و وصف کردن عقلی درآید.

خداوند خداوند نیست اگر نفس مقدس او معروف، معلوم و معقول گردد و اسم مفعول، در این زمینه، نشانه‌گری حقیقی از او - عز و جل - داشته باشد. اوست که همواره و همیشه خداجویان و این و آن را به ذات متعالی از ادراک خویش دلالت می‌کند و یا آنان را به درجات معرفت و عرفان خود نائل می‌کند:

قَالَ فِي خُطْبَةٍ أُخْرَى: دَلِيلُهُ آيَاتُهُ. ... ثُمَّ قَالَ: بَعْدَ ذَلِكَ لَيْسَ بِإِلَهِ مَنْ عُرِفَ بِنَفْسِهِ. هُوَ الدَّلَالُ بِالذَّلِيلِ عَلَيْهِ وَالْمُؤَدَّى بِالْمَعْرِفَةِ إِلَيْهِ.^۱

سخن زیرین ناممکن بودن بی چون و چرای وصف کردن به نور علم را - که برای آفریدگان و نشانه‌گذاران ممکن است - نسبت به خداوند گوشزد می‌کند، همچنان که وصف کردن خداوند را یک واقعیت می‌شناساند که از سوی او - تبارک و تعالی - رخ می‌دهد و بس:

... وَإِنَّ الْخَالِقَ لَا يَوْصَفُ إِلَّا بِمَا وَصَفَ بِهِ نَفْسَهُ. وَ أُنِّي يَوْصَفُ الَّذِي تَعَجَّرُ الْخَوَاسُ أَنْ تُذَكِّرَهُ وَ الْأَوْهَامُ أَنْ تَنَالَهُ وَ الْخَطَرَاتُ أَنْ تُحَدِّدَهُ وَ الْأَبْصَارُ عَنِ الْإِخَاطَةِ بِهِ؟! جَلَّ عَمَّا وَصَفَهُ الْوَاصِفُونَ وَ تَعَالَى عَمَّا يَنْعَتُهُ النَّاعِتُونَ^۲....

موصوفیت همراه با لاموصوفیت

بر این پایه است که می‌توان گفت: وصف کردن خداوند انجام می‌شود در همان حال که وصف نکردن رخ می‌دهد و تو گویی توصیف در عین لاموصوفیت اتفاق می‌افتد. دو سخن از امام ابوالحسن علی بن موسی الرضا - سلام الله علیهما - می‌تواند آن اندازه از مباحث اسماء و صفات خداوند را که در خور این مقاله است، به

۱. علامه محمدباقر المجلسی، بحار الأنوار، ج ۴، ص ۲۵۳.

۲. ثقة الاسلام محمد بن یعقوب الكلینی، الکافی، ج ۱، ص ۱۳۸.

تمامیت برساند.

امام علی (ع) در مقام تمثیل برای تقریب حدوث آفاقِ نخستینِ آفرینش، واقعیت زیر را بر عمران صابی گوشزد می‌کند:

هنگامی که گوینده‌ای هریک از حروف الفبا را به تنهایی به زبان می‌راند، معنای آن ملفوظ همان حرفی است که تلفظ شده است. اما هنگامی که گوینده شماری از آن حروف را در کنار هم گرد می‌آورد آن را اسم، علامت و نشانه‌ای می‌کند برای معنایی که می‌خواهد. به تعبیری دیگر، متکلم، آن مجموعه حروف، و نه هیچ چیز بیش از آن را، جهت و وجه آنچه خواسته اختیار می‌کند؛ با این روند است که آن مجموعه حروف یا کلمه پدید آمده در زبان، فراخواننده به سوی شیئی می‌گردد که با آن حروف گردهم آمده وصف شده و علامت‌گذاری گردیده است:

... قَالَ الرُّضَا: لِأَنَّ اللَّهَ. تَبَارَكَ وَتَعَالَى. لَا يَجْمَعُ مِنْهَا شَيْئًا لِعَبَرٍ مَعْنَى أَبَدًا. فَإِذَا أَلَفَ مِنْهَا أَحْرَفًا أَرْبَعَةً أَوْ خَمْسَةً أَوْ سِتَّةً أَوْ أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ أَوْ أَقَلَّ لَمْ يُولَّفْهَا لِعَبَرٍ مَعْنَى وَ لَمْ يَكُنْ إِلَّا لِمَعْنَى مُخَدَّتٍ لَمْ يَكُنْ قَبْلَ ذَلِكَ شَيْئًا. قَالَ عَمْرَانُ: فَكَيْفَ لَنَا بِمَعْرِفَةِ ذَلِكَ؟ قَالَ الرُّضَا: أَمَّا الْمَعْرِفَةُ فَوُجْهُ ذَلِكَ وَ بَابُهُ أَنَّكَ تَذْكُرُ الْحُرُوفَ إِذَا لَمْ تُرِدْ بِهَا غَيْرَ أَنْفُسِهَا ذَكَرَتْهَا فَرَدًّا فَقُلْتَ أ ب ت ث ج ح خ حَيَّ تَأْتِي عَلَى آخِرِهَا فَلَمْ تَجِدْ لَهَا مَعْنَى غَيْرَ أَنْفُسِهَا. فَإِذَا أَلَفْتَهَا وَ جَمَعْتَ مِنْهَا أَحْرَفًا وَ جَعَلْتَهَا اسْمًا وَ صِفَةً لِمَعْنَى مَا طَلَبْتَ وَ وَجْهَ مَا عَنَيْتَ، كَانَتْ دَلِيلَةً عَلَى مَعَانِيهَا دَاعِيَةً إِلَى الْمُؤْصُوفِ بِهَا^۱

از نخستین سخن امام علی (ع) فهمیده شد مجموعه‌ای از حروف الفبا صلاحیت پیدا می‌کند تا اسم، صفت یا وجه معنایی گردند که متکلم می‌خواهد آن را به شنونده کلامش تفهیم کند. و اما در دومین سخن از ایشان روشن می‌شود خداوند برخی از اسمائی را که با تألیف و تجمیع برخی از حروف الفبا ساخته شده‌اند نشانه خویش برمی‌گزیند:

۱. شیخ محمد بن علی بن بابویه القمی، کتاب التوحید، ص ۴۳۷.

عَلَىٰ بُنٍ مُحَمَّدٍ مُّرْسَلًا عَنْ أَبِي الْحُسَيْنِ الرِّضَا، قَالَ: قَالَ: اعْلَمُ. عَلَّمَكَ اللَّهُ الْخَيْرَ. أَنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى. قَدِيمٌ وَ الْقِدَمُ صِفَتُهُ الَّتِي دَلَّتِ الْعَاقِلُ عَلَى أَنَّهُ لَا شَيْءَ قَبْلَهُ وَ لَا شَيْءَ مَعَهُ فِي دِمُومِيَّتِهِ ... ثُمَّ وَصَفَ نَفْسَهُ. تَبَارَكَ وَ تَعَالَى. بِأَسْمَاءٍ دَعَا الْخَلْقَ - إِذْ خَلَقَهُمْ وَ تَعَبَّدَهُمْ وَ ابْتَلَاهُمْ - إِلَى أَنْ يَدْعُوَهُ بِهَا. فَسَمَّى نَفْسَهُ سَمِيْعًا بَصِيْرًا قَادِرًا قَائِمًا نَاطِقًا ظَاهِرًا بَاطِنًا لَطِيْفًا خَبِيرًا قَوِيًّا غَزِيْرًا حَكِيْمًا عَلِيْمًا وَ مَا أَشْبَهَ هَذِهِ الْأَسْمَاءَ. فَلَمَّا رَأَى ذَلِكَ مِنْ أَسْمَائِهِ الْقَالُونَ الْمُكَذِّبُونَ وَ قَدْ سَمِعُونَا نُحَدِّثُ عَنِ اللَّهِ أَنَّهُ لَا شَيْءَ مِثْلُهُ وَ لَا شَيْءَ مِثْلِهِ فِي خَالِهِ، قَالُوا: أَخْبِرُونَا إِذَا رَعَضْتُمْ أَنَّهُ لَا مِثْلَ اللَّهِ وَ لَا شِبْهَ لَهُ كَيْفَ شَارَكْتُمُوهُ فِي أَسْمَائِهِ الْحُسْنَى فَتَسَمَّيْتُمْ بِجَمِيعِهَا؟ فَإِنَّ فِي ذَلِكَ دَلِيْلًا عَلَى أَنَّكُمْ مِثْلُهُ فِي خَالَاتِهِ كُلِّهَا أَوْ فِي بَعْضِهَا دُونَ بَعْضٍ إِذْ جَمَعْتُمْ الْأَسْمَاءَ الطَّيِّبَةَ قِيلَ لَهُمْ: إِنَّ اللَّهَ. تَبَارَكَ وَ تَعَالَى. أَلَزَمَ الْعِبَادَ أَسْمَاءَ مِنْ أَسْمَائِهِ عَلَى اخْتِلَافِ الْمَعَانِي ۱....

امام علی (علیه السلام) گفته‌اند: خداوند به اسمائی چند ذات مقدس خویش را نشانه‌گذاری کرده است. او - عز و جل - بندگان را آفریده و آنان را فراخوانده تا با اسماء یادشده به او توجه کنند، زیرا مشیت کرده تا آنان او را بندگی کنند و آن‌گاه، او حکیمانه آنان را در پهنه زندگانی دنیا به نعمت‌ها و نعمت‌ها مبتلا می‌کند تا در حالت‌های شدت و رخاء، یادآور او باشند و در برابر او شکر و طلب پیشه کنند. شگفت این است که بسیاری از اسمائی که خداوند اختیار کرده تا به واسطه آنها، برای رسیدن به معرفت خداوند دلالت کرده و به‌سوی او تکاپو کنند، برای نشانه‌گذاری آفریده‌ها هم به کار می‌آیند. به سخنی دیگر، برخی از اسماء نیکو که برای اشاره به مخلوق‌ها در گفت‌وگوهای متعارف میان آنان به کارگرفته می‌شود، بی‌کم و کاست، به عنوان نشانه‌های ذات مقدس او نیز اصطفا شده‌اند. پوشیده نباشد که همین اشتراک اسماء میان خالق و مخلوق‌ها دست‌آویز برخی گردیده تا مدعی شوند چنین پدیده‌ای به مشابهت میان خداوند و آفریده‌ها می‌انجامد. امام علی (علیه السلام) اما در ادامه سخن‌شان، نشان

داده‌اند سخن آنان بهانه‌هایی بیهوده است و به هیچ روی یکتایی برخی اسماء نیکو میان خالق و مخلوق‌ها به ضرورت تحول رب قدوس علی به حالات مربوب‌ها منتهی نمی‌شود.

کتابنامه

۱. منابع حدیثی نرم‌افزار جامع الاحادیث ۳/۵، مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی، قم.
۲. اصفهانی، میرزا مهدی. رسائل شناخت قرآن: القرآن و الفرقان، فی وجه إعجاز کلام الله المجید و مقدمه‌ای در حجیت ظواهر. به کوشش حسین مفید، تهران، مرکز فرهنگی انتشاراتی منیر، ۱۳۸۸.
۳. بنی‌هاشمی، سید محمد؛ مقدس، سعید. دیدگاه میرزای اصفهانی درباره تأثیر اصل نفی تشبیه در ۴. حجیت جمعیۀ قرآن کریم. فصلنامه سفینه، ش ۵۸، بهار ۱۳۹۷.
۵. _____ . شرح محتوایی رساله قرآنی تبارک. تهران، مرکز فرهنگی انتشاراتی منیر، ۱۳۹۵.